

## آذربایجان و آذربایجانیان

در حدود ۲۹۰۰ سال پیش هودسته از قبایل آریائی ایرانی پس از جدائی از سایر قبایل ایرانی از اراضی مرکزی ایران و دامنه‌های جنوبی البرز، و یا بقولی از حدود جبال قفقاز گذشتند و در سرزمینی که شامل آذربایجان و کردستان و قسمتی از عراق عجم کنونی است سکونت اختیار کردند. این هودسته را در کتیبه‌های از سلاطین آشور (کتیبه شلمنا صر سوم) بنام پارسوآ (معادل نام ایرانی پارسه) و آمادای (معادل نام ایرانی ماد) ذکر کرده‌اند. تحقیقات دیگری که شده است نیز همراه بودن قبائل پارسه را با قوم ماد ثابت میدارد و معلوم میشود که قبائل پارسه بعدها از همزادان دیگر خود جدا شدند و بطرف سرزمینی که بنام آنان پارس نامیده شده حرکت کردند اما دسته دیگر یعنی قبائل ماد که بقول هردت بخش طائفه تقسیم شدند<sup>(۱)</sup> در تمام آذربایجان و کردستان تا حدود ری (رگ) سکونت گزیدند و در قرن هفتم قبل از میلاد دولت معروف خود را تشکیل دادند<sup>(۲)</sup> و این نخستین دولت ایرانی است که بوسیله قبائل آریائی ایرانی در مرکز و مغرب ایران پدید آمد و تاریخ آذربایجان نیز درست از همین هنگام آغاز میشود. پس از آنکه یک‌دسته دیگر از قبائل آریائی ایرانی یعنی پارسیان از حدود سال ۵۵۰ ق.م. امپراطوری بزرگ و مقتدر هخامنشی را پی افکنند سرزمین ماد مانند همه اراضی و نقاط دیگر ایران در تصرف آنان در آمد. در کتیبه‌های شاهنشاهان هخامنشی چند بار بنام سرزمین ماد برمیخوریم که از حیث وسعت درست مانند دوره سلطنت قوم ماد است.

۱ - کتاب اول بند صدم

۲ - باید در نظر داشت که در همین مواقع دولتهای کوچک دیگری از ایرانیان در مشرق و شمال شرقی ایران وجود داشت که نام آنها در تواریخ یونانی مذکور نیست ولی در اوستا خاطرات مبهمی از آنها باقی مانده و از آنها بعداً بروایات دینی و پهلوانی ایرانیان راه یافته است.



عده از وجوه طبقات آذربایجان بحضور ملو کانه شرفیاب و مورد  
تقدیر شاهانه واقع میگردند



یکی از صدها طاق نصرتی که در آذربایجان بمناسبت ورود موکب  
مسعود ملو کانه ساخته شده بود



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

در اوستا یعنی کتاب مقدس زرتشتیان از سرزمین پهناور ماد نام يك دریاچه و ناحیه‌ای از سواحل آن آمده و آن دریاچه چنچست (چیچست شاهنامه) یعنی ارومیه (رضائیه کنونی) است و بنا بر بعضی روایات زردشتیان شهر چیچست مولد زردشت بوده است ولی قراین زیادی در دست است که این روایت و همچنین روایت ولادت زردشت را در ری (رگ) سست و مردود میکند.

در آخرین جنگ داریوش سوم و اسکندر (جنگ اربل) در شمار سرداران ایران مردی بود بنام آثروپات (آذرباد). ترجمه تحت‌اللفظ این اسم «لکه‌بان آتش» است و نظیر این نام را در دوره ساسانی هم داریم و آن آذرباد پسر مهراسپند از روحانان بزرگ آن عهد است. آثروپات یکی از بزرگان ایران آن دوره و از سرداران مشهور و لایق داریوش سوم بود که سپاهیان ماد و بعض قبایل دیگر در فرماندهی او بودند. چنانکه میدانیم تهور اسکندر و همراهی بیخت و تصادف او را در این جنگ فاتح کرد و پدوران شاهنشاهی بزرگ هخامنشی پایان بخشید. اسکندر بعد از این فتح فاکزیر شد برای اداره امور شاهنشاهی خود اولاً بسیاری از رسوم درباری هخامنشی را بپذیرد و ثانیاً قسمتی از سپاهیان خود را از ایرانیان انتخاب کند و ثالثاً با بعضی از سرداران و بزرگان ایرانی که پس از فرار و قتل داریوش سوم صلاح ایران را در سازش با این مرد شجاع میدانستند، از دوستی و دوستی درآید. از جمله این بزرگان یکی آثروپات بود که اسکندر پس از این سازش و دوستی او را بحکومت سرزمین ماد کوچک (آذربایجان امروز) گماشت. بعد از اسکندر نیز چنانکه میدانیم سرداران وی بر سر تقسیم ممالک بایکدیگر بنزاع برخاستند و این امر به آثروپات فرصت داد که بنیان قدرت خود را در ماد کوچک مستحکم سازد و پس از وی نیز اعقاب او همچنان در این سرزمین باقی ماندند و بدین طریق بعهد سلوکیان در شمال غربی ایران حکومتی ایرافی وجود یافت که توانست با استقلال و نفوذ خود پناهگاهی برای ایرانیان و مذهب زرتشت و تکیه گاهی برای حفظ شعائر ملی ایران ترتیب دهد که نفوذ حکومت یونانی سلوکیان را در آن راهی نباشد.

از این پس سرزمین ماد کوچک را آثروپاتکان ( ائروپاتن در زبانهای غربی ) نامیدند یعنی سرزمین منسوب بر آثروپات یا به خاندان آثروپات و همین کلمه است که در دوره ساسانی به آثروپاتکان و بعدها به آذریاتکان یا آذرباذگان و آذربادگان مبدل شد و معرب آن آذربایجان و تلفظ آن در فارسی کنونی آذربایجان است .

خاندان آثروپات (آذرباد) بعد از انقراض سلوکیان بر اثر قبول اطاعت سلاطین پارت ( اشکانی ) چند گاهی در حکومت خود باقی ماندند و سپس امرا و شاهزادگان اشکانی مستقیماً بر آنجا فرمانروائی کردند . در این تاریخ حد شمالی آثروپاتکان ارمنستان و اران ( ناحیه اطراف رود کر یا کوروش فعلی ) و حد جنوبی آن ماد بزرگ بود که باعراق عجم و کردستان امروزی قابل تطبیق است .

اهمیت آثروپاتکان در دوره ساسانی بیشتر از باب داشتن آتشکاه بزرگ آذر گشسب ( آتور گشسب ) است که یکی از سه آتشکده بزرگ و رسمی دوره ساسانی بود و از دو آتشکاه بزرگ دیگر یکی در فارس و دیگری در خراسان قرار داشت .

در این دوره آثروپاتکان دو کرسی داشت : یکی گنزک که در قرون اسلامی آنرا شیز نامیدند و همان محل است که امروز تخت سلیمان گویند . دیگر اردبیل که مدتها از دوره اسلامی نیز دارا لاماره حکام آذربایجان بود .

در دوره خلافت خلفا آذربایجان یکی از مهمترین ایالات حکومت اسلامی و در همان حال یکی از بزرگترین مراکز مقاومت ایرانیان با خلفای اسلامی و از این حیث در ردیف دیلمان و مازندران و خراسان و سیستان و ماوراءالنهر بود و از این ناحیه است که بابک خرم دینی (۱) یکی از مردان بزرگ تاریخ ایران و از مبارزین مشهور نژاد ایرانی برضد تسلط عرب برخاست و مدتها باعمال خلفای عباسی در جنگ بود و بنا بر قول مشهور بامازیار پسر قارن پادشاه مازندران و

(۱) در باب بابک خرم دینی و مازیارین قارن در سلسله مقالات تاریخ نهضت های ملی

ایرانیان سخن خواهیم گفت .

افشین اسروشنی<sup>(۱)</sup> برای شکست حکومت عرب و احیاء استقلال ایران متحد شد و آخر بر سر همین کار از میان رفت.

پس از آنکه ایرانیان از قرن سوم هجری بعد در نواحی مختلف شروع به قیامهای نظامی بر ضد عرب کردند و خود را از زیر بار اطاعت آن قوم بیرون آوردند آذربایجانیان نیز در این طریق گامهایی برداشته و بتشکیل سلسله‌هایی از امرای مستقل پرداخته‌اند و سرانجام چنانکه میدانیم یکی از بزرگترین سلسله‌های سلاطین ایران یعنی سلسله صفوی در همین قسمت از ایران تشکیل شد و بیش از دوست سال از استقلال ایران در برابر عثمانیان و از بکان دفاع کرد.

با ذکر این مقدمه تاریخی روشن و محقق شده است که آذربایجان (ماد کوچک - آتورپاتکان - آتورپاتکان - آذربادگان - آذربادگان - آذربایجان) یکی از نخستین سرزمینهایی است که مهاجمین آریائی ایرانی آنرا در حدود ۲۹۰۰ سال پیش از چنگک بهویمان آنجا بیرون آوردند و چندی بعد دولت زورمندی در آن تشکیل دادند که بزودی حکومت مقتدر آشور را بزانو درآورد و آن همان دولت ماد است که در تاریخ ایران مکرر بنام آن برخوردیده‌اید (از ۷۰۸ یا ۷۰۱ ق. م تا ۵۵۰ ق. م) و ظهور همین دولت ایرانیست که مقدمات پیدائی هخامنشیان و ایجاد شاهنشاهی بزرگ ایران را فراهم آورد و ترك دالستن مردمی که در تاریخ ایران و نژاد ایرانی این همه سوابق درخشنده و آشکار دارند کمال بیخردی است. پرو. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زبان این سرزمین در روزگار آن کهن یکی از سه لهجه بزرگ و معروف ایران قدیم (یعنی لهجه اوستائی و لهجه مادی و لهجه پارسی باستانی) بوده است که بادوللهجه دیگر بی نهایت نزدیک و هر سه آنها منشعب از یک ریشه بوده‌اند و از همین لهجه مادی است که بتدریج تحت قواعد و قوانین زبانشناسی که اینجا فرصت تذکار آنها را نداریم در طول زمان یک لهجه مستقل ایرانی پدید آمد و

(۱) اسروشنه از شهرهای ماوراءالنهر و ابن افشین از شاهزادگان اسروشنه و از متمصبین بملیت و آئین ملی ایرانیان بود و راجع باو نیز در تاریخ نهضت‌های ملی بحث خواهد شد.

نویسندگان قدیم آنرا در شمار لهجه های مهم پهلوی و فارسی (منسوب بفارس) و خوزی (منسوب بخوزستان) و دری آورده و آذری یا آذریه (۱) نامیده و از جمله زبانهای اقوام و عشایر ایرانی شمرده اند. این لهجه تا آنجا که اطلاع داریم و از اشعار باقیمانده و عبارات موجوده از آن برمیآید لهجه ای شیرین و خالص و دل اسکیز بود و بقول المقدسی (۲) درباره ای از موارد بلهجه خراسانیان شباهت داشت (۳) اما بحث در این باب و تحقیق در لهجه پارسی آذربایجانی از حیث قواعد زبانشناسی و نشان دادن خصوصیات و روابط آن با دیگر لهجات ایرانی بمقاله ای دیگر حاجت دارد که دور از حوصله این مجله است و در اینجا باید دید لهجه آذری تا کی در آذربایجان عمومیت داشته و از چه تاریخ و بچه جهات از عمومیت آن کاسته شده و اکنون در کدامیک از نقاط آذربایجان باقی مانده و تاثیر آن در لهجه غیر بومی آذربایجان یعنی لهجه جدید ترکی آذربایجانی تا چه حد است: تا آنجا که اسناد و مدارک قطعی تاریخی ثابت میدارد لهجه آذری تا اواخر قرن دهم هجری در آذربایجان با قوت و عمومیت متداول بود و از آن هنگام اندک اندک آثار ضعف در آن آشکار گشت و بتدریج از عمومیت افتاد و بیرخی از قراء و امرامکنه معدود منحصراً شد. با این حال باید دانست که لهجه معمول ترکی آذربایجان که تدریجاً و بعلمی که خواهیم دید جانشین لهجه آذری شده است نه تنها لهجه ترکی خالص نیست بلکه باید آنرا همان لهجه آذری دانست که تنها عده معدودی از لغات شکسته ترکی با قواعد دستوری ترکی در آن راه یافته و آنرا بصورت جدید یعنی بهیاتی که نه ترکی است و نه آذری در آورده است. اما علل رواج این لهجه جدید چیست؟ پس از شکست سلطان مسعود پسر محمود غزنوی از ترکان سلجوقی (۴۳۱ هجری قمری) راه نفوذ قبایل ترک

(۱) یاقوت حموی . معجم البلدان ، چاپ مصر ص ۱۶۰ ج ۱ .

(۲) احسن التناسیم چاپ لیدن ص ۲۵۹

(۳) الاضطری زبان این ناحیه را فارسی گفته است . وجوع شود به مسالك الممالک

چاپ لیدن ص ۱۹۲ .



نژاد بایران که قرن‌ها بوسیله اشکانیان و ساسانیان و حکومت خلفا و سامانیان مسدود بود باز شد. از این پس تدریجاً قبایلی از ترکان که در طلب منزلگاه‌های پر نعمت از آسیای مرکزی بودند بایران روی می‌آوردند، در نقاط مختلف ایران خاصه نواحی آبادان شرقی آن جایگزین شدند و برخی از آنان نیز از این حد تجاوز کرده بسایر نواحی خاصه آسیای صغیر روی آوردند و به همین سبب است که دولت سلجوقی آسیای صغیر اندکی پس از تشکیل دولت سلجوقی ایران بوجود آمد.

از این پس آشنائی مستقیم مردم ایران (در بعضی از نواحی) با زبان ترکی آغاز گشت و این آشنائی از طریق مراده مردم باسربازانی که از قبایل ترک بودند و یا باغلامان ترک و یا در نتیجه مرادۀ پادربارها و امرای ترک نژاد، حاصل شد. ولی اثر این آشنائی در زبان فارسی تنها ورود لغات یا اصطلاحات معدودی بوده است که بهیچ روی حائز اهمیت نیست.

از دوره تسلط مغولان بر ایران خاصه پس از فتح بغداد بدست هلاکو (۶۵۶ هجری قمری) و افتخار مراغه بیایدختی، گروهی از قبایل ترک با آذربایجان آمدند و در برخی از نقاط آن سکونت اختیار کردند تا آنجا که از منابع تاریخی و جغرافیائی و سفرنامه‌های بعد از این تاریخ برمیآید همواره مراکز سکونت ترکان و ایرانیان (تاجیکان) از یکدیگر جدا و مرادۀ میان آنان کم بوده است اما بحکم غلبه سیاسی و نظامی ترکان و نیز برای رفع حوائج مادی طبیعاً ایرانیان محتاج بآموختن زبان ایشان بودند و از همین راه است که آلودگی زبان آذری بترکی آغاز شد چنانکه نظیر همین آلودگی از چند قرن پیش بنا بهمان علل و جهات بازبان عرب برای لهجه آذری و سایر لهجات ایرانی پیش آمده بود.

برسخت این آرایش روز بروز افزوده شد و این شدت را مخصوصاً تشکیل دولتهای بزرگ مانند امرای چوپانی و ایلکائی و غلبه تیمور و اخلاف او ظهور حکومتهای ترک قره قویونلو و آق قویونلو که هر یک با آمدن دسته‌های بزرگی از ترکان با آذربایجان همراه بود، بیش از پیش فزونی داد و نتیجه همه این امور



خاصه طول غلبه و تسلط ترکان آن شد که رواج زبان ترکی در آذربایجان همواره رو بتزاید رود چنانکه در او ان ظهور حکومت صفوی یعنی اوایل قرن دهم هجری آشنائی اغلب مردم آذربایجان با زبان ترکی تقریباً امری عادی بود و مثلاً با آنکه شاه اسمعیل مؤسس سلسله صفوی از خاندان ایرانی بود دیوان شعری بترکی از خود باقی گذاشت با این حال اطلاعاتی از این ایام تا اواخر قرن دهم یعنی تقریباً تا حدود صدسال بعد از آغاز حکومت صفوی در دست داریم که میرساند تا این تاریخ هنوز زبان آذری در آذربایجان از رواج نیفتاده بود منتهمی عوامل مذکور آنرا ضعیف و مستعد شکست کرد و این شکست را لشکر کشیهای متعدد عثمانیان که اغلب با مدافعات مردانه آذربایجانیان همراه بود و همچنین نزدیکی آذربایجان با اراضی ترک نشین در اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم هجری بمرحله عمل درآورد و آخرین ضربه را بر بیکر نیمه جان لهجه آذری وارد کرد.

معمداً همچنانکه گفته ایم هنوز در آذربایجان نقاطی از قبیل بعضی روستا های اطراف جلفا و مرند و زنوز و خلخال دیده میشود که شعبی از لهجه بزرک آذری در آنها محفوظ مانده است ولی در نیم قرن اخیر ثابت شده است که بقایای لهجه آذری پیاپی از روستاها بر میافتد و این لهجه بزرک و قدیم ایرانی همواره بمرک نهائی نزدیک میشود و خوشبختانه ایمان شدیدی که آذربایجانیان وطن پرست در این ایام نسبت بماییت و ملاقه ای که بزبان فارسی از خود نشان دادند مایه امید بزرگی به احیاء زبان ملی در آذربایجان میباشد و امید است آئینده نزدیک این آرزو را بمرحله عمل نزدیک سازد.